



۱

# سربازی در اسرائیل و روندهای پیش روی آن

مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل  
و مؤسسه دموکراسی اسرائیل

ترجمه: مرکز مطالعات سورین

تیرماه ۱۴۰۱







# سربازی در اسرائیل وروندهای پیش روی آن

یاگیل لوی ویوول بنزیمان

مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل و مؤسسه دموکراسی اسرائیل



## فهرست مطالب:

بحران مشروعیت الگوی خدمت (سربازی) اجباری .....	۵
مقدمه .....	۷
ویژگی‌های بحران مشروعیت خدمت اجباری .....	۸
تناقضات خارج از ارتش .....	۱۰
چرانش‌های اجتماعی ارتش، خدمت اجباری را توجیه نمی‌کند؟ .....	۳۳
خلاصه و پیشنهاد جایگزین - انتقال به یک خدمت انتخابی آشکار .....	۴۲



## بحران مشروعیت الگوی خدمت (سربازی) اجباری



گفتمان عمومی پرشوری در مورد آینده خدمت اجباری به وجود آمده که بحث گسترده‌ای را در مورد بحران مشروعیت این الگو پدید آورده است، بحرانی آن قدر شدید که اکثریت عموم یهودیان از لغو آن حمایت می‌کنند. به نظر من، الگوی خدمت اجباری در معرض یک بحران مشروعیت ممتد قرار دارد که ناشی از فروپاشی آن زیر بار تناقضات موجود است. این



نتیجه عملکرد جریان‌های عمیق اجتماعی از جمله تقویت گفت‌وگو میان لیبرالیسم مدنی و لیبرالیسم اقتصادی و نئولیبرال و افول تفکر جمهوری خواهی است. در عین حال، ارتش با سیاست خود این تضادها و سایر تناقضات را تشدید می‌کند. اول و مهم‌تر از همه، تضاد بین تفکر برابری طلبانه در خدمت و رشد نرخ عدم انجام خدمت است. ارتش نه تنها آمادگی لازم را برای بحران مشروعیت الگوی خدمت ندارد، بلکه از شدت این بحران نیز بی‌اطلاع است. در عوض، ارتش از این الگو تحت عنوان نقش‌های اجتماعی دفاع می‌کند که شامل کمک اجتماعی و اقتصادی آن است. با این حال، این خط دفاعی اساساً اشتباه است، زیرا نه تنها هیچ توجیهی برای خدمت اجباری توسط کمک ارتش وجود ندارد بلکه حتی ادعاهای مربوط به کمک ارتش نیز مبتنی بر تحقیق نیست، آن‌ها رشد منفی خدمت اجباری و امکان مشارکت ارتش را در صورت لغو خدمت اجباری نادیده می‌گیرند. به عنوان راه‌حلی که تضادهای را که مشروعیت ذاتی مدل فعلی کاهش می‌دهد، پیشنهاد می‌شود که از الگوی خدمت انتخابی، آشکار و رسمی استفاده کنیم.



## مقدمه

در سال‌های اخیر، بحث‌های عمومی پرجنب‌وجوشی درباره آینده سربازی اجباری وجود داشته است برای مثال در نوامبر ۲۰۲۱ یافته‌های نظرسنجی موسسه دموکراسی اسرائیل منتشر شد که بر اساس آن اکثریت مردم یهودی از لغو خدمت اجباری حمایت می‌کنند. این بحث فرصتی برای پرداختن به همه ابعاد بحران خدمت اجباری است. در بخش اول، بحران خدمت اجباری را ارائه می‌کنم و استدلال می‌کنم که باید بحران مشروعیت آن را ناشی از فروپاشی این الگو زیر بار تناقضاتی که در درون آن وجود دارد، دید. در بخش دوم به ادعاهای مطرح‌شده توسط ارتش از طریق رئیس ستاد کل نیروهای مسلح مبنی بر کمک ارتش به جامعه و اقتصاد به‌عنوان توجیهی برای ادامه خدمت اجباری می‌پردازم و استدلال‌های متقابلی را ارائه می‌کنم. در بخش سوم و پایانی پیشنهاد خود را برای معرفی یک الگوی خدمت استخدام اجباری-انتخابی رسمی ارائه خواهم کرد.





## ویژگی های بحران مشروعیت خدمت اجباری

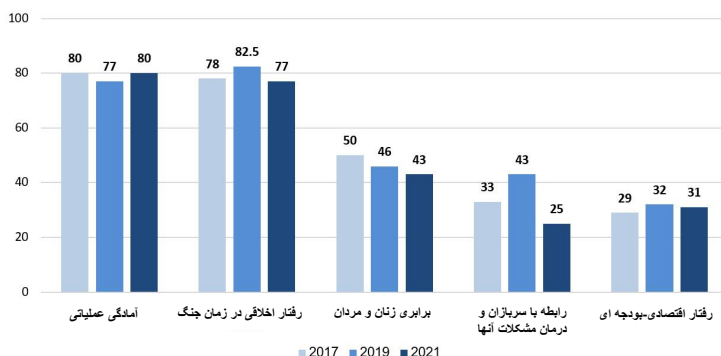
مشکل الگوی خدمت اجباری را می توان به روش های مختلفی مطرح کرد: به عنوان یک نقد عمومی از جنبه های بحث برانگیز این الگو همراه با نقد گسترده از عملکرد ارتش تا حدی است که اعتماد عمومی به آن را از بین می برد. این بعد همان چیزی است که آویو کوخاوی، رئیس ستاد کل ارتش، در سخنرانی خود در اجلاس سالانه به یاد سرلشکر آمنون لپکین-شاخاک در دانشگاه رایشمن در ژوئن ۲۰۲۱ بیان کرد و در آن بر مشارکت اجتماعی و اقتصادی ارتش به عنوان مبنایی به جهت اعتماد بین مردم و ارتش تأکید کرد. این موضوع را می توان به عنوان طرح مسئله کاهش انگیزه خدمت بررسی کرد. کسانی هستند که آن را مشکل انطباق این الگو با نیازهای متغیر می دانند که در رأس آن ها نیروی انسانی مازاد در ارتش است. البته بحران خدمت از انحراف اصل برابری در مشارکت، در پرتو کاهش نرخ خدمت به ویژه شکست های مداوم در تنظیم قانون خدمت مردان افراطی ارتدوکس نشات می گیرد. هر مشکلی راه حل خودش را دارد پس بنابراین اگر مشکل اصلی این الگو یک جلوه عمومی بد است (همان طور که بالاتر در اظهارات رئیس ستاد به آن





اشاره شد)، متقاعد کردن مردم در مورد مزایای آن یعنی سهم خدمت در جامعه و نه صرفاً ضرورت امنیتی آن، مهم است.

نظرسنجی در مورد عملکرد ارتش در زمینه های مختلف (% بهبودیان)



نمودار ۱: الگوی خدمت در معرض یک بحران مشروعیت ادامه دار است، این بحران نتیجه تضادهایی است که بین منطق های کاری مختلف (که به آن اشاره خواهد شد) ایجاد می شود و در عملکرد نهادهای دولتی انعکاس پیدا می کند، تضادهایی که بحران اعتماد را چنان عمیق می کند که نهادها قادر نیستند به اهداف خود برسند.

به بیان دیگر به نظر من الگوی خدمت در معرض یک بحران مشروعیت ممتد قرار دارد. به زبان ساده: این بحران نتیجه تضادهایی است که بین منطق های کاری مختلف (که به آن اشاره خواهد شد) ایجاد و در عملکرد نهادهای دولتی منعکس می شود، تضادهایی که بحران اعتماد را چنان عمیق می کند که نهادها قادر نیستند به اهداف خود برسند. هرچند مشروعیت در این زمینه به این معنی است که دستورات این موساد به عنوان دستوری عادلانه و هنجارمند تلقی می شود و به دلایلی مهم تر از منافع شخصی مردم است، باید اطاعت شود. در حال بحران مشروعیت در شکاف هنجاری به قدری شدید نمایان می شود که مدیریت یا تسلط بر آن و دستیابی به انطباق مورد نیاز دشوار است. در مورد الگوی خدمت، منشأ تضادها از جریان های عمیق اجتماعی بوده که از دهه ۱۹۸۰ تا به امروز در حال گسترش است.



این جریان‌ها تضادهایی را بین فرهنگ ایشار به عنوان زیربنای خدمت اجباری و فرهنگ رقابت ایجاد نموده که می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد: تضادهایی که توسط عواملی به وجود می‌آیند و تا حدودی خارج از کنترل مستقیم ارتش هستند و تضادهایی که ارتش با سیاست‌های اجرایی خود آنها را تقویت می‌کند. در ادامه نقاط اصلی تضاد را ترسیم خواهیم کرد.



### تناقضات خارج از ارتش

دسته اول، شامل تضادهایی است که تا حدودی توسط عوامل خارج از کنترل مستقیم ارتش به وجود می‌آیند. اولین تضاد بین فرهنگ روبه‌رشد لیبرالیسم و اصل خدمت اجباری است. این مسئله از دهه ۱۹۸۰ با قرار گرفتن اسرائیل در معرض جهانی شدن، همراه با تغییرات ساختاری در اقتصاد با روح دگرگونی نئولیبرالیسم، تشدید شده است. «برنامه تثبیت اقتصادی» در سال ۱۹۸۵ که با موفقیت با تورم بیش از حد مقابله کرد نقطه عطفی بود. جهانی شدن (گلوبالیسم)، فرهنگ جامعه بازار را تقویت کرده است، یعنی جامعه‌ای که در آن ارزش‌های تجاری در تمام ابعاد کردار انسان نفوذ می‌کند و روابط اجتماعی در آن در قالب یک بازار طراحی شده است. این نتیجه یک تغییر فرهنگی -



سیاسی بود که با تقویت گفتمان لیبرالیسم - مدنی و نئولیبرالیسم اقتصادی - اجتماعی ظهور پیدا کرد. این گفتمان جدید عمدتاً اما نه منحصرأً توسط طبقه متوسط سکولار پذیرفته شد. در جامعه بازار، فشار نظامی به ویژه با توجه به کاهش سیستماتیک احساس تهدید بقاء به عنوان شرایط ذهنی و فداکاری است که در مقابل تمایل گروه‌های مرفه به نرمال بودن تلقی می‌شود.

تضاد دوم بین فرهنگ جامعه بازار و اصل خدمت اجباری این است که کاری را بدون پرداخت غرامت مالی کافی به مردان و زنان جوان تحمیل می‌کند و ورود آنها را به عرصه تحصیل و بازار کار به تأخیر می‌اندازد، تعارضی که با رقابتی شدن بازار بدتر می‌شود. از نظر کشور نیز بین پیگیری کارآمدی اقتصادی و ممانعت از ورود جوانان به بازار کار تناقض محسوب می‌شود. تناقضی که بر کوتاه کردن خدمت و کاهش سن معافیت قشر افراطی ارتدوکس از خدمت سربازی برای تشویق آنها به سرکار رفتن فشار می‌آورد.

**تضاد سوم بین فرهنگ جمهوری خواهی و تضعیف این فرهنگ است. در این فرهنگ قرار است به خدمت‌کنندگان در ارتش حقوق مازادی اعطا کنند.**

ارتش‌ها "سیستم پاداش" را که بر اساس پاداش به سربازان است به دو شکل اصلی پاداش مادی و پاداش نمادین اجرا می‌کنند. پاداش مادی شامل پرداخت پول و کالاهایی است که ارزش مالی دارند، برخلاف آن پاداش نمادین مبتنی بر این است که کسانی که لباس خدمت بر تن می‌کنند از موقعیت و اعتبار ناشی از خدمت سربازی، ماهیت شغل نظامی و میزان فداکاری ناشی از آن، جایگاه واحد خدمتی و رتبه شخصی آنها برخوردار باشند. اینها در جامعه مدنی به مزایای ارزشمندی تبدیل می‌شوند. این مزایا نه تنها برای افراد خدمت‌کننده بلکه و حتی بیشتر از آن برای گروه اجتماعی است که از آن بیرون آمده‌اند (خدمتشان تمام شده است). مزایای اصلی در درجه اول حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی است که به کسانی که در ارتش خدمت کرده‌اند، اعطا می‌شود. این همان تبدیل سربازی به تابعیت است که





در مدل جمهوری خواه فرانسوی " شهروند - سرباز " تجسم یافته است که بر اساس آن مشارکت نظامی شرط کسب شهروندی ترجیحی است. در کنار این حقوق، پاداش های رسمی کمتری نیز مانند سرشناسی (شناخت) اجتماعی اعطا می شود. در اسرائیل، معاهده جمهوری خواهان یکی از عوامل تأثیرگذار بر طبقه متوسط سکولار در ازای فداکاری نظامی آنها بود.

ظهور گفتمان لیبرال با تضعیف دولت گرایی، جمع گرایی و پیش گامی (مهاجران اولیه) یعنی نمادهای اصلی گفتمان جمهوری خواهان همراه بود. برای تضعیف جمهوری خواهی چند عامل محرک وجود دارد.

نخست، گفتمان لیبرال حقوق فردی را به حقوق طبیعی تبدیل کرده است، یعنی دسترسی به آنها لزوماً منوط به مشارکت فرد در کشور نیست. هم زمان، ظرفیت گروه هایی که عمده ترین آنها شهروندان افراطی ارتدوکس و عرب هستند برای اینکه حقوقی را جدا از مشارکت نظامی به دست آورند تقویت شد. این امر همچنین نقش آزمون هایی که به پایان خدمت ارجحیت می دادند را تضعیف کرد تا جایی که تحت نظارت قانون گذاری لیبرال و رویه قضایی، وضعیت پایان خدمت تا حد زیادی اهمیت خود را از دست داده است زیرا نشانه مهمی به حساب می آمده و از طریق آن افراد دارای پایان خدمت در بازار کار در اولویت قرار می گرفتند. علاوه بر این، با رقابتی شدن این بازار، خدمت سربازی شروع به ثبت پوئن منفی در بازار کار کرد. ادعای تبعیض علیه نیروهای دارای پایان خدمت در محل کار، نشانه مهمی از این موضوع است. دوم، سلطه اجتماعی طبقه متوسط سکولار حتی بدون نیاز به فداکاری نظامی به عنوان مکانیزمی که به موقعیت اجتماعی در جامعه بازار مشروعیت می بخشید، برقرار شد که با این اتفاق معیارهای جایگزین برای کسب موقعیت به وجود آمد.

سوم، سیطره سیاسی - نمادین این طبقه در پی کودتای ۱۹۷۷ ضعیف شد که به تدریج گروه های مذهبی و میزراحی (شرقی) را در یک رابطه ترکیبی با

شکست‌های نظامی که بر اعتبار موقعیت شناخته شده ارتش تأثیر گذاشت، تقویت کرد.

چهارم، گفتمان دولتی جمهوری‌خواه به دلیل قدرت یافتن گفتمان ناسیونالیسم قومیتی پس از جنگ روز کیپور که عمدتاً توسط گروه‌های مذهبی و میزراحی (شرقی) انجام می‌گرفت، به چالش کشیده شد. فرهنگ ناسیونالیسم قومیتی معیارهای شهروندی را در برمی‌گیرد نه باهدف کمک عمومی بلکه در واقع متعلق به گروه ناسیونالیست قومیتی یهودی است. پنجم، کاهش سیستماتیک در معنای تهدید بقاء جمعی که از دهه ۱۹۸۰ توسعه یافته است باعث کاهش ارزش اجتماعی فداکاری نظامی شد و در نهایت، جهانی شدن دولت رفاه که معیارهای گروهی را در دسترسی به حقوق تضعیف می‌کند. یکی از اصلی‌ترین نیروهای محرک برای از بین رفتن پاداش‌های نمادین منحصر به فرد این بود که گروه‌های قدرتمند مزایایی مانند کمک‌هزینه (مستمری) فرزندان از خدمت سربازی خود به دست می‌آوردند. با فروپاشی جمهوری خواهی، تقویت گفتمان لیبرالیسم و ناسیونالیسم قومیتی و فرهنگ جامعه بازار، امکان تبدیل فداکاری نظامی را به پاداش اجتماعی از بین می‌برد. این گونه «معادله جمهوری خواهان» را که بین فداکاری و پاداش تعادل برقرار می‌کند، نقض می‌نماید. نقض این معادله منجر به تضعیف تمایل طبقه متوسط سکولار برای ادامه تقویت ارتش در سطح انسانی و مالی شد و شرایطی را که برای تمایل به فداکاری تعیین می‌کرد؛ افزایش داد. این مسئله زمینه را برای نظامی زدایی فرهنگی که از دهه ۱۹۸۰ در حال گسترش است؛ به وجود آورد.

این زمینه‌ها عبارت‌اند از:

- ۱- رفع موانع در برابر انتقاد از ارتش
- ۲- حساسیت به کمبودها در کنار عقب‌نشینی از اخلاق قهرمانی و برجسته کردن







- هزینه یک جنگ طولانی
- ۳- فرسایش در انگیزه سربازی به طور عام و برای پست‌های رزمی و فرماندهی به طور خاص
  - ۴- فشار برای کاهش بودجه دفاعی
  - ۵- ظهور امتناع از خدمت سربازی
  - ۶- ابراز انزجارهای مختلف از فرهنگ نظامی و غیره.

به‌عنوان مثال، در شاخص دموکراسی سال ۲۰۱۹، پاسخ‌دهندگان یهودی که خود را متعلق به گروه‌های قوی معرفی و گزارش کردند، بیشتر از کسانی که به گروه‌های ضعیف تعلق دارند کودکان، پسران و دختران خود را به فرار از خدمت و به‌ویژه از خدمات رزمی تشویق می‌کنند. در مطالعه‌ای توسط مرکز علوم رفتاری ارتش از میان نوجوانان ۱۷ تا ۱۸ ساله در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۱۰ انجام شد، نشان داد درحالی‌که خانواده‌هایی قبلاً خدمت کرده‌اند و مبانی گفتمان لیبرال - دموکراسی را پرورش می‌دهند، خدمت را امکانی برای خودآگاهی می‌دانند، حتی در گفتمانی که به اصول جمهوری خواه معروف است به گفتمان لیبرال با تأکید بر مؤلفه انتخاب امکان در خدمت و درک آن بر اساس وظیفه داخلی (شخصی) اشاره می‌شود. در طول یک دهه، در سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۸ گفتمان طرف‌داران به‌کارگیری و گسترش ادراکات فردگرایانه در جامعه، منعکس شده است، انگیزه اشتغال و کسب اعتبار نقش مهمی در ایجاد انگیزه برای موقعیت‌های حرفه‌ای دارد حتی اگر حدود نیمی از زنان و بیشتر مردان هنرهای رزمی را ترجیح دهند. بیهوده نیست که ارتش به عرصه‌ای برای چانه‌زنی بین ارتش و سربازان وظیفه، خانواده‌های آنها و گروه‌های اجتماعی که از آنجا آمده‌اند تبدیل شده است.

کاهش انگیزه طبقه متوسط سکولار، ارتش را ترغیب کرده تا جذب گروه‌های اجتماعی پیرامونی را که قبلاً به حاشیه هسته ارتش رانده شده بودند، بیشتر کند

و این امر حضور آنها را در واحدهای رزمی افزایش داد. این گروه‌ها شامل: مذهبی‌ها، مهاجران شوروی سابق، میزراحی‌های (شرقی) طبقه متوسط رو به پایین و طبقه پایین، مهاجران اتیوپیایی، دروزی‌ها و به تدریج زنان نیز بودند. برای این گروه‌ها ارتش به عنوان اوج پاداش‌های جمهوری خواهی مانند تحرک اجتماعی به نظر می‌آید. با این حال، افول جمهوری خواهی بر آنها نیز تأثیر گذاشت، اما آسیب کمتری به جوانان مذهبی وارد کرد.



### تناقضاتی که ارتش آنها را تشدید می‌کند

دسته دوم تناقضاتی است که ارتش در واقع با سیاست‌هایی که اتخاذ و آنها را تشدید می‌کند. اولین تناقض بین فرهنگ برابری طلبانه در خدمت و افزایش نرخ عدم مراجعه برای خدمت است. در ارتشی که بر اساس فرهنگ برابری در میان یهودیان ایجاد شده است که الزام فراگیر خدمت اجباری، فقدان تقریباً کامل تمایزات گروهی در قوانین خدمت، تحمیل بی سابقه سربازی اجباری برای زنان و پاسخگویی تاریخی فوری برای گروه‌هایی که خواستار پیوستن بدون محدودیت به ارتش بودند (مانند میزراحی‌های (شرقی) طبقه پایین در





دهه ۱۹۷۰ با استفاده از پلنگ سیاه: نام یک جنبش) از مظاهر آن است. اما از سال ۲۰۰۰، گزینش در خدمت آشکار شده است. لازم به ذکر است که الگوی خدمت اجباری ارتش در اسرائیل همیشه گزینشی بوده است، یعنی مدلی از خدمت اجباری که رسماً برای کل جمعیت اعمال می‌شود. اما درصد نسبتاً بالایی از شهروندان نیز از خدمت وظیفه عمومی معاف شده‌اند: شهروندان عرب، زنان مذهبی، و در طول سال‌ها نیز یهودیان افراط‌گرای ارتدوکس جوان با تحصیلات پایین و کم.

نرخ معافیت برای این یهودیان جوان پس از جنگ یوم کیپور کاهش یافت، اما در دهه ۱۹۸۰ دوباره نرخ معافیت به مردان تحصیل کرده طبقه متوسط، زنان طبقه متوسط و مردان طبقه پایین سرایت کرد. همچنین تا حدی به دلیل تمایل ارتش برای جلوگیری از انتقادات تجارت محور نسبت نیروی انسانی مازادی که عمدتاً به دلیل افزایش طبیعی و مهاجرت از اتحاد جماهیر شوروی سابق ایجاد شده بود؛ بنابراین، معافیت و میان‌برهای خدمت گسترش یافت. ارتش همچنین از اواسط دهه ۱۹۸۰ یک قیمت اقتصادی برای سربازان ذخیره تعیین کرد. تا این که درصد قابل توجهی که جزو نیروی ذخیره بشمار می‌روند با کاهش استفاده (بکارگیری) از ۱۰ میلیون روز ذخیره در سال ۱۹۹۰ به حدود ۲ میلیون روز در سال ۲۰۱۷ رسید. این اتفاق حتی قبل از تصویب قانون خدمت ذخیره است که دامنه فراخوان به خدمات فعال را کاهش می‌داد. اگر تقویت سیاست خدمت انتخابی را از نظر کمیت محاسبه کنیم، درصد افرادی که در ارتش از کل جمعیت خدمت می‌کردند از جمله نیروهای ذخیره، از حدود ۱۶ درصد در سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۴ به تنها ۹ درصد در سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۵ کاهش یافته است. اما نکته مهم این است که تنها از دهه ۲۰۰۰ اطلاعات مربوط به گستره گزینش‌ها به طور گسترده شروع به فاش شدن کرد که عمدتاً به دلیل بیانیه نرخ عدم خدمت افراط‌گرایان ارتدوکس بود. به عبارت دیگر، گزینش‌ها آشکار اما غیررسمی بود، اما همین کشف انگیزه

فرایندهای مختلفی که زیربنای مشروعیت سیستم خدمت را از بین می‌بردند به وجود آورد. تا زمان نگارش این مقاله، تنها حدود نیمی از جمعیت اسرائیل خدمت می‌کنند.



کاهش انگیزه طبقه متوسط سکولار، ارتش را ترغیب کرد تا جذب گروه‌های اجتماعی پیرامونی را که قبلاً به حاشیه هسته ارتش رانده شده بودند، بیشتر کند و این امر حضور آنها را در واحدهای رزمی افزایش داد.

علی‌رغم این افشاگری، ارتش به اخلاق برابری طلبانه پایبند بود. ارتش استفاده از گفتمان برابری را افزایش داد و با اقداماتی از جمله حمایت از جذب افراط‌گرایان ارتدوکس و گسترش خدمات شهروندی و کنترل سیستم آموزشی و دستگاه‌های محلی برای افزایش نرخ جذب از آن (گفتمان برابری) حمایت کرد. همچنین ارتش سعی کرد به قیمت به‌کارگیری سربازان نامناسب از معافیت روحی - روانی ممانعت کند. در اصل، ارتش "مشروعیت اعداد" را پذیرفت و در دهه دوم قرن ۲۱، حتی با تحریف داده‌های جذب افراط‌گرایان ارتدوکس برای ایجاد نمایشی از برآورده شدن اهداف سربازی، این قضیه به





اوج خود رسید. اما از آنجایی که اخلاق برابری دست نیافتنی است، استفاده از این گفتمان و توانمندی سازی آن از طریق پیگیری آن و استفاده از اعداد، شکافی ایجاد می کند که پایه عدالت سربازی را بیش از پیش متزلزل و در نتیجه مشروعیت آن را تضعیف می کند.

این رویکرد از جهت دیگری نیز مشروعیت را تضعیف می کند. تلاش های جذب نیرو از دهه ۱۹۹۰ با "مراسم انگیزشی" همراه بوده است. اینها رویدادهای بحرانی هستند که به از بین رفتن انگیزه خدمت را در کنار نشانه های "طغیان" مانند جوانان تل آویو یا جنبش کیوتص هشدار می دهند و تهدیدی برای ارزش های جمعی جامعه محسوب می شوند. در سال های ۲۰۰۷-۲۰۰۹، پس از اینکه مشخص شد حدود یک چهارم مردان خدمت نمی کنند، ایده "از پایین به بالا" نیز با تشویق پنهانی ارتش علیه فرار از خدمت به راه افتاد که در آن شعار "یک اسرائیلی واقعی از خدمت فرار نمی کند" ابداع شد.

این مراسمات نیز مشروعیتی را که نشان می داد خدمت سربازی امری بدیهی است از بین برد، یعنی برای انجام آن فرد باید متقاعد شود و بدین وسیله لزوم خدمت به سمت فرایند داوطلبانه شدن ترقی کرد. برای نشان دادن تأثیر منفی این تلاش ها، همان طور که توسط شاخص دموکراسی نشان داده شده است، در این کمپین میزان کسانی که گزارش داده اند که اگر از آنها خواسته می شد خدمت کنند، تلاش می کردند اصلاً خدمت نکنند، از ۱۸ درصد در سال ۲۰۰۷ به ۲۳ درصد در سال ۲۰۰۸ به افزایش یافت.

همچنین، تحقیقات تطبیقی تاریخی نشان می دهد که مشروعیت خدمت اجباری متکی بر «رضایت مشروط» شهروندان است. این شروط عبارت اند از: شهروندان دولت را مستحق اعتماد کردن بدانند، دولت عمدتاً با تکیه و اجرای قوانین جهانی عادلانه عمل کند، درصد بالایی از مردم از خدمت تبعیت کنند و اطلاعات مربوط به رفتار دولت و اطاعت شهروندان برای مردم شفاف باشد. ارتش اسرائیل با ایجاد شکاف بین فرهنگ برابری و واقعیت پرورش اعتقاد



به این فرهنگ به مشروعیت آن لطمه زده است. همچنین با اتخاذ سیاست خدمت انتخابی غیررسمی و مبتنی بر معیارهای خدمت و معافیت غیررسمی و غیرشفاف، این مشروعیت را تضعیف کرده است.

### تضاد دوم بین سیاست خدمت انتخابی و افول جمهوری خواهی است.

تا زمانی که جمهوری خواهی به گروه‌های سکولار متوسط پاداش می‌دهد مثلاً اعطای حقوق به کیوتص‌های قدیمی و تصدیق کردن بسیار زیاد نسبت به فداکاری نظامی منحصر به فرد آن موجب شد تا انتخاب خدمت، وضعیت ترجیحی خدمت‌کنندگان نسبت به کسانی باشد که خدمت نکردند. حذف اعراب، حذف عملی ارتدوکس‌ها، موانع دسترسی رسمی (از طریق آزمایش‌های IBA) میزراحی‌ها (شرقی‌ها) (تا دهه ۱۹۷۰) و موانع فرهنگی افراد مذهبی (تا دهه ۱۹۸۰) از ادغام آنها در هسته رزمی معتبر ارتش و محرومیت زنان از این امر - همه اینها منبعی (علتی) برای ایجاد پاداش برای این گروه غالب بود. این ساختار، مرزهای «یک اسرائیلی استاندارد» را با توجه به هویت مرد یهودی سکولار اشکنازی که بر اساس پاداش‌های اعطا شده طبق این مرز بود، مشخص می‌کرد.



اما از لحظه‌ای که جمهوری خواهی شروع به افول کرد، کسانی که در ارتش





خدمت می‌کردند - به‌ویژه از طبقه متوسط سکولار، طبقه متوسط و بالاتر - نه تنها پاداشی به آنها داده نمی‌شود، بلکه احساس "مکیده شدن" نیز می‌کنند و این انتخاب، دیگر مانند گذشته احساس "خدمت فوق‌العاده" را در آنها ایجاد نمی‌کند؛ بنابراین، از اواخر دهه ۱۹۹۰، خدمت از یک دارایی به یک "مسئولیت (سنگینی)" تبدیل شد و براین اساس، تقاضا برای "برابری مسئولیت" شنیده شد. علاوه بر این، به دلیل کاهش وضعیت "کهنه سربازان"، دولت در توانایی خود در تلاش برای تبعیض مجدد به نفع خدمت‌کنندگان محدود شد. تلاش‌هایی به صورت غیرقانونی انجام شده است. به عنوان مثال، از سال ۲۰۱۳، این اقدام به دلیل بحث بر سر قانونی بودن ترجیحات، تصویب قانون "حقوق اهداکنندگان به کشور" که طیف وسیعی از مزایا را برای کهنه سربازان فراهم می‌کند، شکست خورده است. این دادستان کل بود که به مشکل قانون اساسی در اولویت قائل شدن برای سربازان مرد و زن در دسترسی به منابع محدود ایستادگی کرد.

برخلاف طبقه متوسط، شناخت خود به عنوان یک خدمت‌کننده ویژه، جدیداً در میان گروه افراط‌گرای ارتدوکس که ارتش را عمدتاً از طریق جلسات هاسدر و دوره‌های مقدماتی مذهبی پیش‌نظامی درک می‌کند، در حال توسعه است. بیهوده نیست که تقاضای برابری در مسئولیت در میان آنها زیاد نیست. برای این گروه خدمت سربازی یک سرمایه و نه یک مسئولیت است. نه تنها نیاز مبرمی برای تقسیم آن با دیگران ندارند، بلکه خود این تصویر تقسیم مسئولیت نابرابر، به این گروه منبع (ارزش) نمادین قابل توجهی می‌دهد. اگرچه این گروه طرفدار جذب افراط‌گرایان ارتدوکس است، اما مسلماً در گفتمان اعتراض به خدمت و رهبری آن برجسته نبود. موضوع برابری در مسئولیت حتی در بخشی از پلتفرم حزب خانه یهودی که به دنبال نمایش چهره سرباز مذهبی جدید بود وجود نداشت. این پلتفرم بر لزوم پاداش دادن به خدمت‌کنندگان، ولی بر عدم اجرای برابری در مسئولیت تأکید می‌کرد.

لکن حتی اگر انگیزه فداکاری در میان این گروه‌ها زیاد باشد نمی‌تواند انگیزه روبه‌زوال را در میان طبقه متوسط سکولار به طور کامل متعادل کند. اما درحالی‌که ارتش "مشروعیت اعداد" را برای نمایش برابری ترویج می‌کند، او برعکس و آگاهانه قبل از هر چیز درباره کاهش قابل توجه سیستم ذخیره که در گذشته ستون فقرات "ارتش مردمی" بود عمل کرد. منطق این بود که نیروهای نظامی با نیازهای آموزشی سیستم، همراه با کاهش حجم واقعی فراخوان همان‌طور که در بالا ذکر شد تطبیق داده شوند. نتیجه افزایش نابرابری بین رزمندگان و دیگر متخصصان این بود که جذب آنها به نیروی ذخیره کاهش یافت. تقاضا برای حرفه‌ای بودن و کارآمدی بیشتر از نیازهای این مشروعیت بود.

از نظر تئوری، جذب برای خدمت به صورت نابرابر لزوماً مشروعیت خدمت اجباری را متزلزل نمی‌کند. برعکس آن، سیاست پاداش مبتنی بر نابرابری در داخل و خارج از ارتش است، به طوری که فداکاری نابرابر از طریق پاداش‌های نابرابر پاداش داده می‌شود. در جهان برای رسیدن به جذب (خدمت) توسط گروه‌ها، معمولاً بین گروه‌های اقلیت و طبقه پایین که به دنبال شرکت در خدمت با این فرض که وضعیت مدنی خود را بهبود می‌بخشند، مبارزاتی وجود داشته است. اما با مخالفت گروه‌های قدرتمندی که حضورشان در ارتش برجسته بود، مواجه شدند و به همین دلیل سعی کردند با این فرض که موقعیت آنها به خطر می‌افتد از ورود گروه‌های دیگر جلوگیری کنند. ملاحظات تقسیم مسئولیت در گروه‌های قدرتمند نقشی نداشت، بلکه تا زمانی که مسئولیت به پاداش تبدیل می‌شد برعکس بود. با بازگشت به نظریه "رضایت مشروط" مارگارت لوی، پاداش مناسب می‌تواند همچنین اعتماد گروهی را که در مؤسسات دولتی خدمت می‌کنند تقویت کند. اما ترکیب فرسایش پاداش با افزایش نابرابری در جذب، ترکیبی انفجاری است که مشروعیت خدمت را متزلزل می‌کند.





تضاد سوم، بین یک تفکر یا شاید افسانه «دیگ ذوب» ارتش و طرز قرارگیری طبقات قومی به وجود آمد. ارتش بر اساس نابرابری ذاتی بنا شده است، یعنی به موازات اینکه طرز قرارگیری گروه‌های مختلف اجتماعی در کارهایی که به خدمت‌کنندگان می‌دهد متفاوت هستند، از نظر اعتبار و شناخت، بازده حرفه‌ای و حتی بازده اقتصادی نیز با یکدیگر تفاوت دارند. در اسرائیل هم همین‌طور است. همان‌طور که گفته شد، نابرابری همچنین زیربنای سیاست پاداش است. در عین حال، ارتش اسرائیل نیز این نابرابری را پنهان کرده است تا وجهه خود را به‌عنوان یک دیگ ذوب برابری طلبانه حفظ کند و از مخالفت کسانی که ممکن است احساس تبعیض کنند، جلوگیری کند. این مسئله یکی از منابع مشروعیت الگوی خدمت اجباری در اسرائیل و همچنین توانایی تاریخی ارتش برای به‌کارگیری به‌عنوان یک مکانیسم آرامش اجتماعی است که به رفع نابرابری در جامعه کمک می‌کند. در کنار نابرابری دائمی جنسیتی، برجسته‌ترین تبعیض، نابرابری طبقاتی قومی بود. این نابرابری‌ها شامل ایجاد موانع برای میزراحی‌ها (شرقی) به‌ویژه طبقه متوسط و پایین در موقعیت‌های رزمی و افسری معتبر در سال‌های اولیه کشور، و موقعیت‌های معتبر یقه‌سفید (کارگری و کارمندی حرفه‌ای) که پس از جنگ یوم کیپور با بوروکراسی ارتش توسعه یافتند هستند. از سال ۲۰۰۰، تعیین طرز قرارگیری<sup>۱</sup> برای طبقاتی قومی شکل جدیدی به خود گرفت، به علت توسعه زیاد سیستم فن‌آوری ارتش که واحد معتبر ۸۲۰۰ در مرکز آن قرار دارد. در دهه دوم سال ۲۰۰۰ انتشارات زیادی در مورد چگونگی جذب خدمت‌کنندگان زن و مرد در این واحد بر اساس نرخی که به‌طور قابل توجه بیشتر از سهم آنها در جمعیت است. این نشریات با افشای

۱- הלל (مفهومی رایج در جامعه‌شناسی و آموزش است که به مکانیسم‌های مختلف اجتماعی اشاره دارد که مسیری را برای افراد یا گروه‌ها ایجاد یا ترسیم می‌کند، به گونه‌ای که قشر بندی اجتماعی را ممکن می‌سازد یا از آن جلوگیری می‌کند.

موفقیت‌های مالی فارغ‌التحصیلان همراه بود. در سال ۲۰۱۷، برای اولین بار رئیس نیروی انسانی وجود تعیین طرز قرارگیری را تأیید کرد.



در عین حال، نقشه‌برداری از تلفات ارتش، حاشیه‌ای شدن رده مبارزان را نشان می‌دهد. از سپتامبر ۲۰۲۱ (پس از نگهدار دیوارها)، در مقایسه با هفته اول جنگ اول با لبنان (ژوئن ۱۹۸۲)، جایی که ارتش بیشتر از درگیری‌های سال‌های ۲۰۰۰ جنگید (انتفاضه دوم، جنگ دوم لبنان، دوره‌های نبرد در غزه و مأموریت‌های جاری در کرانه باختری، نوار غزه و مرز لبنان: حدود ۵۰۰ کشته)، سهم کشته‌شدگان گروه‌های سکولار متوسط، با احتساب میزراحی‌های طبقه متوسط و متوسط به بالا و کمیونتهای قدیمی از ۶۸ به ۴۵ درصد کاهش یافته است. هم‌زمان سهم گروه‌های مذهبی، میزراحی‌های طبقه متوسط و پایین‌تر، شهرک‌نشینان، مهاجران، دروزی‌ها و زنان از ۳۲ به ۵۵ درصد افزایش یافت. از این رو اخیراً آنها بار اصلی پلیس را در کرانه باختری و در امتداد حصار غزه به دوش می‌کشند.

به‌کارگیری فرهنگ «دیگ ذوب (آزمون سخت)» به سه دلیل مشروعیت خدمت اجباری را تضعیف می‌کند. اول، نقش آزمون سخت نظامی دیگر مورد نیاز نیست، آن‌طور که در سال‌های اولیه دولت مورد نیاز بود. حداقل بر







اساس تصویری که دیوید بن گوریون، نخست‌وزیر و اولین وزیر دفاع، تبلیغ کرده است: ارتش، امروزه تنها چهارچوبی در کشور است که در آن تمامی تقسیمات قومی، حزبی، طبقاتی و غیره از بین می‌رود. اما استفاده از نماد منقضی شده، ابزاری برای تضعیف مشروعیت سربازی اجباری است، زیرا ارتش وعده‌هایی را می‌دهد که محقق نمی‌شود. دوم، شکاف بین فرهنگ و واقعیت می‌تواند به مبارزه برای دسترسی به منابع در ارتش که به نام برابری وعده می‌دهد، تشویق کند. نمونه طوفانی که پس از واقعه کشتار الیئور آزاریا گسترش یافت و ادعاهای مربوط به اختلافات در ارتش بین "اسرائیل اول" و "اسرائیل دوم" را تشدید کرد. ترکیبی از تبعیض آشکار، افول جمهوری خواهی، نفوذ سیاست هویتی در ارتش و تبدیل الگوی خدمت به الگوی انتخابی، موجب تقویت پایه‌های خدمت داوطلبانه می‌شود. همه این‌ها، گروه‌هایی را که در ارتش خدمت می‌کنند تشویق می‌کند تا در مقایسه با گروه‌هایی که خدمت نمی‌کنند، از دولت در خواست نفوذ و حمایت بیشتر کنند یا سهم آنها در نظر گروه‌های مطالبه‌گر ضعیف‌تر اما با ارزش‌تر به چشم می‌آید که این شعار هواداران آزاریا بود. خروجی به‌دست آمده این است که اختلاف‌نظرها در مورد رفتار ارتش که جایگاه آنها (اختلاف‌نظرها) در عرصه سیاست است، به رده‌های این سازمان سرایت کرده است که می‌تواند اعتماد عمومی را نسبت به توانایی عملکرد ارتش تضعیف کند. با از بین رفتن اعتماد، مشروعیت فداکاری نظامی از جمله خدمت اجباری نیز تضعیف خواهد شد چراکه مشروعیت ایشار بر مبنی بر جایگزینی سود در قبال ایشار ایشارگران است که در این صورت امنیت را به طور مؤثر تأمین می‌کند. از جنبه‌ای دیگر، شکاف بین این فرهنگ و واقعیت می‌تواند سربازان و وظیفه زن و مرد را برای درخواست تغییر وظایف تحریک کند. برای مثال، وجود شکاف جنسیتی با توجه به ممنوعیت نقش‌های مهم رزمی برای زنان، ممکن است زنان را تشویق کند تا در آینده خواستار لغو خدمت اجباری زنان شوند.

سوم، هر چه نقش‌های اجتماعی ارتش افسانه‌ای‌تر نشان داده شود، توانایی آن برای ایجاد اصلاحاتی که سیستم خدمت را با نیازهای متغیر تطبیق دهد ضعیف‌تر می‌شود. این مسئله می‌تواند منجر به ایجاد شکاف‌های عمیقی در سیستم مشروعیت خدمت اجباری شود. در متن «ارتش مردمی علیه خدمت اجباری» استدلال مشابهی در رابطه با اسرائیل ارائه شده است.



**تضاد چهارم بین فرهنگ «ارتش مردمی» و فرهنگ «ارتش بازار» به وجود می‌آید.** اول، به جهت نقش اجتماعی گسترده ارتش، عمومیت خدمت بر نیازهای این سازمان نظامی ارجحیت دارد، نقشی که در سخنرانی کوخاوی رئیس ستاد ارتش (۲۰۲۱) نیز منعکس شد. درعین حال، اتخاذ فرهنگ «ارتش بازار» یعنی ارتشی جمع‌وجور و کارآمد از نظر اقتصادی، راهی است که به وسیله آن ارتش رفتار خود را با گفتمان جامعه بازار تطبیق می‌دهد. این امر باعث می‌شود که ارتش مصرف روزهای ذخیره را تاحدی که ارتش ذخیره را به حاشیه براند کاهش دهد و کسانی را که (در گذشته) نیاز نداشتند را آزاد و مسیر فاز دوم (کوتاه شدن دوره خدمت برای مهاجران) را برای مهاجران جدید لغو کند. این گام‌ها به نوبه خودشان به حکاکای مشروعیت که متکی بر فرهنگ





برابری طلبانه در خدمت است، کمک می‌کند. سیاست خدمت انتخابی نیز همین‌طور است - حتی اگر از دیدگاه ارتش، گزینش‌پذیری به ارتش اجازه دهد که نیروی انسانی مازاد خود را کاهش دهد و در عین حال روحیه خدمت اجباری را حفظ کند، این اقدام هزینه مشروع درازمدتی در تزلزل اساس عادلانه خدمت خواهد داشت.

به بیان دیگر این تناقض، تغییر در دکتترین پرداخت دستمزد معیشتی به سربازان است. تا سال ۲۰۱۷، دکتترین رایج این بود که پرداخت "کمک هزینه معیشتی" به سربازان برای رفع نیازهای اولیه، رفاه و همچنین پاداش فعالیت آنها است، اما طبق دستورالعمل ستاد کل «پرداختی است که تحت عنوان حقوق نیست». تا سال ۲۰۱۵، دستمزدها به تدریج با افزایش شاخص و تغییرات در هزینه سبد معیشت تطبیق داده می‌شد. در سال ۲۰۱۶، پرداخت ۵۰ درصد افزایش یافت و یک سال بعد تفاوتی بین پرداخت رزمندگان و "رزمندگان پیشرو" ایجاد شد. از این زمان مؤلفه دستمزد به‌عنوان مؤلفه پاداش فعالیت و توجیه نیاز به افزایش انگیزه، رسمیت یافته است. افزایش ۵۰ درصدی دیگری که در سال ۲۰۲۱ تصمیم گرفته شد، تغییر دکتترین دستمزد را نهادینه کرد.

این فشارها برای بهبود دستمزدها انتظار می‌رفت. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، پاداش‌های مادی و گزینش به‌صورت متناوب و دوار از یکدیگر تغذیه می‌کنند - کاهش پاداش‌های نمادین که ارتش آنها را اعطا می‌کرد فشار را برای پاداش‌های مادی افزایش می‌دهد. افزایش حق‌الزحمه مادی، موجب تحریک به انتخاب (خدمت) برای کاهش هزینه‌ها می‌شود و خود این انتخاب منجر به این می‌شود که نیروی نیروهای استخدام شده (در واقع و به‌طور اجباری) در مقابل این انتخاب سهمشان با شفافیت آمار عدم مشارکت افرادی که خدمت نمی‌کنند افزایش یابد. این نتیجه قابل مشاهده گزینش‌پذیری است. اما این چرخه تا جایی توسعه می‌یابد که نیروها عرضه و تقاضای بازار خدمت

(سربازی) را تنظیم می‌کنند و سپس این چرخه به یک ارتش داوطلبانه توسعه می‌یابد. همچنین لزوم کاهش هزینه‌های اقتصادی مؤید اشکال مختلف خصوصی‌سازی و برون‌سپاری است که نتیجه آن محدودیت پایگاه خدمت سربازی است.

علاوه بر این، قدرت گرفتن گفتمان دستمزد، تبدیل خدمت اجباری به عنوان یک شغل را سرعت می‌بخشد. همان‌طور که در موضوع انتقادات رئیس سابق نیروی انسانی یعنی اورنا باریوائی بیان شده است: "شما باید مراقب باشید که اینجا لغزش نکنید، این روایت نباید اقتصادی باشد". همچنین در این زمینه، پژوهش مرکز علوم رفتاری ارتش در مورد خطرات تبدیل کمک‌هزینه معیشت به حقوق هشدار داده است.



تناقض بین این فرهنگ‌ها در کوتاه شدن مدت خدمت نیز منعکس می‌شود. خدمت اجباری مردان در قانون در سال ۲۰۱۴ از ۳۶ ماه به ۳۲ ماه کاهش یافت و قرار بود در سال ۲۰۲۰ مجدداً به ۳۰ ماه کاهش یابد، اما در سال ۲۰۲۱ این کاهش لغو و به سال ۲۰۲۵ موکول شد. این کاهش در طول حدود یک دهه توسط وزارت دارایی بر اساس توصیه اصلی کمیته Ben-Bassat که در سال ۲۰۰۶ تا حد زیادی مورد تأیید دولت قرار گرفت پیش رفت. این





اقدام با این فرض است که هر ماه کاهش به دلیل ورود زود هنگام جوانان به بازار کار غیرنظامی، حدود ۱, ۴ میلیارد شِکل در سال پس انداز اقتصادی به همراه دارد. یک تناقض در اینجا وجود دارد: در موافقت با کوتاه شدن، در دوره ریاست ایزنکوت در ستاد کل، ارتش تبدیل سربازان زن و مرد را به عنوان یک منبع اقتصادی که باید برچسب قیمتی برای آن قائل شود، می شناسد، مشابه فرایندی که از دهه ۸۰ برای سیستم نیروهای ذخیره اعمال شد و منجر به کاهش قابل توجهی در دامنه آن شد. کوتاه شدن مدت خدمت حرکت بدون بازگشتی نیز ایجاد می کند که در نهایت متعهد می شود که خدمت را در قالب یک سرویس ثابت تکمیلی برای اطمینان از خدمت و بهره برداری گسترش دهد یعنی انتقال تدریجی به یک ارتش داوطلبانه. این تجربه آموخته شده از کشورهای دیگر است که قبل از انتقال به مدل داوطلبانه با کوتاه شدن خدمت اجباری مواجه شده اند. به عبارت دیگر، فرهنگ بازار (تجارت) با فرهنگ ارتش مردمی در تضاد است، اما به تدریج بر آن غلبه می کند، به عنوان مثال، چیزی که خدمت داوطلبانه را پشت در قرار می دهد، تصمیم برای گسترش معرفی مسیرهای خدمت طولانی یا همان ترکیبی از خدمت اجباری و دائمی در واحدهای رزمی است. بیخود نیست که ایزنکوت رئیس ستاد کل ارتش هنگام بازنشستگی علاوه بر استانداردهای دائمی صادر شده توسط خزانه داری در ازای کوتاه کردن خدمت اجباری، به ایجاد مسیرهای جدید در یگان های پیشرو ارتش افتخار می کرد تا جایی که گفت: درباره ارتش مردمی کشوری اما حرفه ای تر و متناسب با نیازها صحبت می کنم.

فرهنگ ارتش بازار در گفتمان درون نظامی نیز در حال قدرتمند شدن است. تغییرات سازمانی ایجاد شده در ارتش از دهه ۹۰ در پذیرش زبان جدیدی که بیانگر پذیرش مدهای مدیریتی بود منعکس شد، از TQM در دهه ۹۰ گرفته تا تغییر الگوی دائمی در سال های ۲۰۰۰. این تصویر که تنش بین ارزش ها را افزایش می دهد با تغییر الگوی دائمی اعمال شده در چارچوب برنامه

چندساله "گیدعون" ستاد کل ارتش به ریاست ایزنکوت ارائه شده است. این مدل مبتنی بر پذیرش مرگ نئولیبرالیسم در مدیریت نیروی انسانی به میزان بیشتری نسبت به مدل متعارف در ارتش‌های داوطلبانه در غرب است. اما در مسئله ما، گفتمان نیز مهم است، برای مثال وعده "ایجاد ساختار رقابتی که برای تعالی تلاش می‌کند"، همان‌طور که به طور برجسته بیان شد، مفتخر است که پرسنل دائمی نامناسب اخراج می‌شوند و رقابت به حدی افزایش می‌یابد که "از هر ۱۰ خدمت‌کننده تنها یک نفر به سن بازنشستگی می‌رسد". اصل ارتش مردمی به‌عنوان یک خدمت عمومی که با پرسنل دائمی خود به‌عنوان حاملان مأموریت رفتار و در نتیجه آن محیط کاری باثبات را برای آنها تضمین می‌کند، به نام زبان نئولیبرالیسم مطرح شده است. در این شرایط طبیعی است که خدمت‌کنندگان دائمی خدمت خود را به‌عنوان یک شغل حرفه‌ای - تخصصی و نه به‌عنوان یک مأموریت تلقی کنند. بی‌جهت نیست که گزارش مسئول پذیرش سربازان در سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که چگونه این تغییر به توانایی ارتش برای نگه‌داشتن افسران باکیفیت خوب در خدمت دائمی آسیب می‌رساند.

از طرف دیگر، کوخاوی رئیس ستاد کل ارتش، در یک سخنرانی پرهیاهو در دسامبر ۲۰۲۱ در مورد برهم زدن ارزش‌ها در جامعه، ادعا کرد که جنگجویان در درجه اول بهترین هستند، برخلاف تابلوی نصب شده در هرتزلیا با شعار "بهترین‌ها در سایبری هستند". او به قول خودش سعی کرد جلوی نشست نیروی انسانی را از حرفه‌های رزمی به فناوری پیشرفته بگیرد. اما این خود رئیس ستاد بود که چندین ماه قبل، در همان سخنرانی در دانشگاه رایشمن، علناً به خود می‌بالید که چگونه ارتش به اقتصاد کمک و به‌عنوان یک کارخانه عمل می‌کند و هرساله صدها نفر از متخصصان حرفه‌ای را آزاد می‌کند، از جمله ۲۵۰۰ تکنسین و مهندس، ۲۰۰۰ متخصص دیجیتال و کامپیوتر، ۶۰۰ فارغ‌التحصیل سایبری، ۳۰۰ برنامه‌نویس و... رئیس ستاد ارتش از مبارزان







به‌عنوان کسانی که آموزش آنها به اقتصاد کمک می‌کند نام نبرد و بدین ترتیب ارزش اقتصادی پایین کسانی را که جان خود را به خطر می‌اندازند نشان داد. این بیان بخشی از تلاش برای ترسیم ارتشی است که به فرهنگ بازار (تجارت) پاسخ داده و سیستم فناوری را به‌عنوان یک مسیر نخبه‌گرا پرورش می‌دهد و متکی بر گروه‌های بنیادین است که در چهارچوب خدمت اجباری به آنها تخصص حرفه‌ای ارائه می‌دهند. این مسیر با جذب این گروه‌ها فضای تنفسی به سربازان وظیفه داد؛ گروه‌هایی از دهه ۹۰ که اولین کسانی بودند که از استخدام اجباری انتقاد و اخلاق شرکت بازار را ترویج کردند.

نتیجه این تضاد در مسیرهای آموزشی، خدمت اجباری را نیز متزلزل می‌کند، زیرا سربازان در عرصه فناوری پیشرفته می‌توانند با وعده بازدهی در آینده جذب شوند، تشویق به خدمت جنگجویان "یقه آبی" با آشکار شدن شکاف‌هایی نظیر بازدهی که مسیرهای مختلف نظامی فراهم می‌نماید، همچنین شکاف‌های اعتباری بین آنها و شکاف‌هایی که خود ارتش آنها را تقویت می‌کند پیچیده‌تر شده است؛ بنابراین، افزایش استفاده از پاداش‌های مادی موردنیاز خواهد بود اما همان‌طور که ذکر شد، افزایش حقوق سربازان، انتقال به خدمت داوطلبانه را سرعت می‌بخشد.

**تضاد پنجم بین ماهیت سلسله‌مراتب نظامی و الگوی خدمت شبکه‌ای به وجود می‌آید.**

خدمت شبکه‌ای (heterarchy) به معنای ارتباط شبکه‌ای در خدمت است که دیگر به‌صورت سلسله‌مراتب نیست (مانند خدمت سربازی که در گذشته بود) اما هنوز پر هرج و مرج نیست، یعنی آن‌طور که ماهیت خدمت داوطلبانه است، در دست نیروهای بازار نیست. در خدمت شبکه‌ای، خدمت توسط اعمال فشار صورت می‌گیرد لکن با ترکیب میانجی‌ها در قالب والدین، خاخام‌ها، مدارس، انجمن‌های مختلف و... مدارس مقدماتی یعنی نهادهایی که جامعه مدنی را رشد می‌دهند نیز نقش ایفا می‌کنند.



نتیجه انتقال به الگوی خدمت اجباری - انتخابی این است که به بازار و جامعه مدنی در شکل دادن به اولویت‌های افراد و گروه‌ها اهمیت داده می‌شود، و به طور ویژه در ارتشی که میراث بنیادین آن تکیه بر اراده‌گرایی و پرهیز از اجبار است، مثلاً در مورد این که آیا خدمت کنیم و اینکه در کدام مسیر خدمت کنیم؟ روند شبکه‌ای، دامنه چانه‌زنی گروه‌ها و افراد را با ارتش تا حدی که سلسله مراتب نظامی و آزادی عمل ارتش را مختل کند گسترش می‌دهد و به این ترتیب، وقتی ایزنکوت رئیس ستاد کل ارتش، مثلاً، در بحبوحه ماجرای آزاریا گفت که "پسر ۱۸ ساله ای که در ارتش اسرائیل خدمت می‌کند، فرزند همه ما نیست، او یک نوزاد دزدیده شده نیست." به نظر می‌رسید که او سعی می‌کند کنترل سربازان را از دست والدینشان بگیرد و آنها را به ارتش





بازگرداند، زیرا والدین جای پای خود را در امور مربوط به مدیریت خودمختار ارتش و در درجه اول مدیریت انضباط داخلی آن عمیق‌تر کردند. اما این ارتش بود که والدین را به توانمندسازی تشویق و آنها را به بازوی میانجی تبدیل کرد. نقض اساسی‌تر خودمختاری ارتش به وسیله تئوکراسی است، یعنی دخالت قدرت خاخام‌ها در مدیریت ارتش در زمینه‌هایی مانند استقرار نیروها در عملیات تخلیه شهرک‌ها و خدمت زنان است. همان‌طور که گفته شد، نفوذ اختلافات به رده‌های ارتش و در این مورد، ضمن تضعیف حاکمیت آن، مشروعیت فداکاری نظامی را از بین می‌برد.

در مجموع، سربازی اجباری زیر بار تناقضات خم می‌شود و خود ارتش این تناقضات را افزایش می‌دهد و در نتیجه به ایجاد بحران مشروعیت خدمت کمک می‌کند. هر یک از اظهارات مخالف سربازان که در اینجا شرح داده می‌شود مانند معافیت روانی، کاهش انگیزه و چانه‌زنی؛ بیانگر فرسایش مشروعیت است، اما یکی از بارزترین جلوه‌های این بحران، فرسایش حمایت عمومی از آن است. اگر در «شاخص صلح» ژوئیه ۲۰۱۵، حدود ۲۰ درصد از یهودیان از لغو خدمت اجباری و تبدیل این الگو به خدمت داوطلبانه حمایت کردند، این میزان در شاخص دموکراسی برای سال ۲۰۱۹ تقریباً دوبرابر شد و به حدود ۴۰ درصد و در سال ۲۰۲۱، این میزان به بیش از ۴۷ درصد از مردم یهودی رسید، در حالی که تنها ۴۲ درصد با آن (الگوی خدمت داوطلبانه) مخالف بودند. علاوه بر این، حمایت از لغو خدمت اجباری در میان جوانان قوی است که این مسئله نشان‌دهنده پتانسیل موج‌سواری در مخالفت با الگوی شیوه‌های روزمره در روابط بین سربازان وظیفه و ارتش است. مطالعه تطبیقی اروپا و ایالات متحده نشان داده است که حمایت از خدمت اجباری که به نظر قوی می‌رسید، از زمانی که بحث در مورد جایگزین‌های خدمت اجباری آغاز شده کاهش یافته است. در اسرائیل هم همین‌طور است.



## چرانقش‌های اجتماعی ارتش، خدمت اجباری را توجیه نمی‌کند؟

نه تنها ارتش به درستی برای بحران مشروعیت خدمت آماده نیست بلکه با وجود هشدار زودهنگام مرکز علوم رفتاری، به نظر می‌رسد او از شدت این بحران نیز بی‌خبر است. نقطه شروع این فصل فرعی سخنرانی رئیس ستاد کل ارتش در دانشگاه رایشمن در ژوئن ۲۰۲۱ چندین هفته پس از عملیات ننگهبان دیوارها است، جایی که او دکترین خود را در مورد کمک ارتش به جامعه و اقتصاد به گونه‌ای که هیچ یک از اسلاف او در سال‌های اخیر انجام نداده‌اند، ستوده است.

اظهارات او را می‌توان به عنوان یک دفاعیه مفصل در مورد سربازی اجباری تلقی کرد، حتی اگر اشاره مستقیم به آن فقط به مخالفت قاطع رئیس ستاد کل ارتش با کوتاه شدن خدمت مربوط می‌شد لکن او آن (سربازی اجباری) را در این مسئله دخیل کرد. طبق لایه اساسی نیاز ارتش به نیروی انسانی ماهر برای تأمین امنیت که توجیه پذیرفته شده برای خدمت اجباری است، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح بر کمک ارتش تأکید کرد. ارتش اسرائیل اساساً یک شتاب‌دهنده اجتماعی و یک شتاب‌دهنده اقتصادی است. رئیس ستاد کل





ارتش اسرائیل گفت: ارتش اسرائیل، ورزشگاه ملی کشور اسرائیل است و به سه کمک اشاره کرد که از طریق آن ارتش سرمایه اجتماعی را برمی گرداند: یعنی تقویت ظرفیت فردی افراد، تقویت همبستگی اجتماعی و کمک به تسریع رشد اقتصادی.

این خط دفاعی اساساً اشتباه است. من در چهار استدلال به این موضوع خواهم پرداخت:

اولاً سربازی اجباری در تضاد با ارزش‌های لیبرال جامعه است، زیرا آزادی بسیاری از شهروندان را نفی می‌کند. این نفی صرفاً به منظور حفظ جان و آزادی دیگران موجه است. این امکان وجود دارد که ارتش نقش‌های فرعی (مانند اعزام آن برای مبارزه با کرونا) را ایفا کند و تأثیرات اجتماعی مثبتی به آن نسبت داده شود، با این حال حتی اگر برای لحظه‌ای صحت ادعای رئیس ستاد کل ارتش را بپذیریم، این نقش‌ها و تأثیرات نمی‌تواند توجیهی برای استخدام اجباری باشد. می‌خواهند سربازان وظیفه خدمت کنند و می‌خواهند والدین آنها را به خدمت تشویق کنند زیرا آنها متقاعد شده‌اند که ارتش "مهارت‌های قرن بیست و یکم" را به قول رئیس ستاد کل آموزش می‌دهد. اما دولت هیچ اختیاری برای تحمیل آموزش یا تعلیماتی را که موجب ازدست‌دادن آزادی باشد بر مردان یا زنان جوان خود ندارد و این (تعلیمات) چیزی جز مسائل مربوط به شغل اصلی ارتش نیستند. مطمئناً هیچ دولتی نمی‌تواند به دلیل اینکه ظاهراً خدمت به همبستگی اجتماعی کمک می‌کند به آن (خدمت) اجبار کند.

در مجموع، سربازی اجباری زیر بار تناقضات خم می‌شود و خود ارتش این تناقضات را افزایش می‌دهد و در نتیجه به ایجاد بحران مشروعیت خدمت کمک می‌کند.

بحث دوم این است که صحت ادعاهای رئیس ستاد در رابطه با نقش اجتماعی ارتش تا چه حد قابل تردید است. واضح است که یافته‌های تحقیقاتی کمی

وجود دارد که نشان‌دهنده سهم اجتماعی مثبت ارتش باشد. شبه واقعیت‌ها بر تفسیر واقعیت غلبه دارند و آنها توسط اظهارات ذهنی و انتخابی حمایت می‌شوند که در آن زنان و مردان معاف و والدین از خدمات قدردانی می‌کنند. برای نشان‌دادن این موضوع، نسبت میزراحی‌ها در بین تمام افسران از جمله افسران رتبه پایین در دهه ۱۹۷۰ حدود یک‌چهارم و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ حدود یک‌سوم بوده است. در عین حال، یک نظرسنجی اجتماعی از سال ۱۹۹۱ نشان می‌دهد که نسبت میزراحی‌ها در چهار بخش حرفه‌ای برتر که می‌توانند با رتبه نظامی (مدیران، تحصیل‌کردگان و کارفرمایان کوچک) مطابقت داشته باشند، حدود ۲۰ درصد بوده است. این احتمال وجود دارد که برخی از غیرنظامیان استخدام شده در دهه ۱۹۹۰، افسران خارج از داده‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بوده باشند. نتیجه‌گیری بر اساس فرضیات این است که این ارتقاء در ارتش سلسله‌مراتب حرفه‌ای مدنی را نمی‌شکند به طوری که بتوان از آن فرد به عنوان کسی که مهارت‌هایی را به بازار کار ارائه می‌دهد انتظار داشت. این امکان وجود دارد که حتی برعکس باشد، یعنی در حالی که ارتش حتی وقت افراد مستعد را تلف می‌کند، افراد مستعد در میان گروه‌های طبقه پایین در بازار کار حتی بدون کمک ارتش پیشرفت می‌کنند.

یک مطالعه تطبیقی "فرضیه اختلال" را به ما ارائه می‌دهد که بر اساس آن، ممکن است خدمت در ارتش، پیشرفت افراد مستعد از طبقات پایین را با دور کردن آنها از توانایی کسب تجربه شغلی مرتبط، مختل کند. تقویت این ادعا می‌تواند از دو یافته از جهات مختلف حاصل شود: فارغ‌التحصیلان کالج‌های فناوری (معمولاً از خانواده‌های مرفه نیستند) در سمت‌های فنی در ارتش قرار می‌گیرند که با مهارت‌های آنها مطابقت ندارد و در نتیجه خدمت باعث ایجاد وقفه در سیر آموزش حرفه‌ای می‌شود و پیشرفت حرفه‌ای بعد از خدمت را مختل می‌کند. در مقابل، انقلاب آموزشی در میان زنان افراط‌گرای ارتدوکس به لطف این واقعیت که آنها خدمت نمی‌کنند در حال وقوع است:





۴۲ درصد از دانشجویان دختر افراط‌گرای ارتدوکس در مقطع کارشناسی زیر ۲۱ سال سن دارند، به همین نسبت تنها ۱۲ درصد دانشجویان دختر یهودی غیر ارتدوکس هستند، از این‌رو زنان افراط‌گرای ارتدوکس از معافیت خدمت خود برای پیشرفت استفاده می‌کنند.



تردیدهای مشابهی نیز در مورد این ادعا وجود دارد که ارتش با ارائه مهارت‌های منحصر به فرد به سربازان زن و مردی که در واحدهای فناوری خدمت می‌کنند، به اقتصاد فناوری پیشرفته کمک می‌کند. جدا کردن سهم خدمت در این امر در غیاب توانایی بررسی اینکه اگر فارغ‌التحصیلان واحدهای فناوری در ارتش خدمت نمی‌کردند چگونه سرمایه انسانی خود را توسعه می‌دادند و کسب آموزش و ورود به بازار کار را پیش می‌بردند، دشوار است. با این حال، این واقعیت که صنعت فناوری پیشرفته، کارمندانی را که در موقعیت‌های فنی خدمت نکرده‌اند جذب می‌کند و صفوف خود را به افراط‌گرای ارتدوکس و اعراب گسترش می‌دهد، در نهایت وابستگی‌اش را به بخش فناوری نظامی



کمتر می‌کند.

برای ارائه مثالی دیگر بر اساس مطالعات شناخته شده، اولین برخورد بین قومیتی در ارتش، برای اولین بار در نوع خود با برخی از سربازان، در برخی از آنها کلیشه‌های پیش فرض یا گرایش به انزوا بر اساس منشأ قومیتی تقویت شد و تنها در دیگران اقدام یکپارچه و متضاد خود را انجام داد. در ایجاد یک برخورد منحصر به فرد بین افراد از گروه‌های مختلف، ارتش نه تنها قومیت را مطرح نمی‌کند (به قول کوخاوی "هیچ مدرکی وجود ندارد") بلکه به یکپارچگی آن قدرت نیز می‌بخشد. خدمت تعصب‌های قومیتی را عمدتاً زمانی تعدیل می‌کنند که گروه‌های قومی مختلف تحت شرایط وابستگی متقابل بالا با هم خدمت می‌کنند که به ویژه مربوط به واحدهای رزمی است و بر همین اساس سهم عمومی ارتش محدود می‌شود. این یافته با نظریه مربوط به محدودیت‌های سهم خدمت سربازی در اتحاد بین گروه‌های مختلف و در نتیجه آن سهم محدودش در همبستگی اجتماعی سازگار است. مطالعه‌ای که اخیراً به بررسی اتحاد بین هم‌خدمتان مذهبی و سکولار می‌پردازد؛ نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند و بنابراین حتی اگر خدمت، امکان آشنایی بین گروه‌ها را فراهم کند حصارهای اجتماعی را نمی‌شکند و به‌عنوان دیگ ذوب عمل نمی‌کند.

نکته قابل توجه این است که ارتش عرصه‌ای بود که درگیری بین سکولارها و کیپا پوشان از جریان خردلی را با محوریت درگیری بین زنان سکولار و سربازان مذهبی تشدید می‌کرد که این درگیری‌ها دقیقاً با افزایش تعامل بین پسران و دختران در گروه‌های مختلف ارتش شدت می‌گرفت؛ بنابراین اظهارات رئیس ستاد کل ارتش مبنی بر سهم ارتش در از بین بردن مرزهای اجتماعی هیچ مبنایی ندارد. برعکس آن، یک خدمت مشترک در شرایط جنگی، گروه‌های طبقه پایین را تشویق می‌کند تا برای حقوق خود مانند تأثیرات جنگ یوم کیپور و جنگ اول لبنان بر بهار عربی مبارزه کنند. این یک پدیده مثبت است





اما آن چیزی نیست که رئیس ستاد کل ارتش در نظر گرفته است. طوفانی که در پی ماجرای الیئور آزاریا به وجود آمد قطعاً ادعای سهم ارتش در همبستگی را تقویت نمی‌کند بلکه ادعاهای مربوط به اختلافات اجتماعی در ارتش را افزایش می‌دهد. در هر صورت سهم ارتش دیگر منحصر به بازار کار مدرن نیست که امکان تعامل حتی طولانی‌تر از ارتش بین گروه‌های مختلف را فراهم کند. توصیف کوخاوی از نحوه نشستن ۱۲ نفر از گروه‌های مختلف اجتماعی در یک اتاق کوچک در واحد ۸۲۰۰، یک منظره رایج در بسیاری از محیط‌های کاری است و منحصر به ارتش نیست.

استدلال سوم این است که نه تنها ارتش لزوماً از نظر اجتماعی مفید نیست، بلکه باعث پیامدهای منفی نیز می‌شود. اول از همه، خدمت سربازی مرزهای شهروندی ترجیحی (دارای اولویت) را در جامعه اسرائیل مشخص می‌کند (شهروندی به معنای نمادین و غیررسمی) به گونه‌ای که مرزهای "یک اسرائیلی استاندارد" را با توجه به هویت مرد یهودی و تا دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ اشکنازی - سکولار ترسیم می‌کند. محرومیت عملی از خدمت سربازی باعث فرودستی اجتماعی - اقتصادی شهروندان عرب شد، همان‌طور که ارتش، زنان و افراط‌گرایان ارتدوکس را به موقعیت پست‌تر در سلسله‌مراتب اجتماعی، یعنی مطابق با محدودیت‌های نقشه خدمت منتقل می‌کند. همان‌طور که در بالا گفته شد، این مطلب به عنوان یک مکانیزم آرامش اجتماعی عمل می‌کند که منجر به تثبیت نابرابری در جامعه می‌شود.

در واقع تعیین طرز قرارگیری در تعمیق شکاف‌های اجتماعی نقش دارد. قبل از آن مکانیزم‌های تعیین طرز قرارگیری دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰ وجود داشت که تحرک (پیشرفت) میزراحی را در ارتش به دلیل تعصبات قومی موجود در سیستم غربالگری نظامی متوقف می‌کرد. این احتمال وجود دارد که تعیین طرز قرارگیری در ارتش همراه با افزایش شکاف‌های دستمزدی در بازار کار ایجاد شده است که فقط سهم ارتش در نابرابری اجتماعی افزایش یافته

است. همچنین در آینده هزینه‌های هر سرباز با گستردگی استفاده از فناوری و کاهش اجتناب‌ناپذیر دامنه خدمت، افزایش خواهد یافت. همان‌طور که یک مطالعه تطبیقی بین‌المللی نشان می‌دهد، ارتش‌های با فناوری پیشرفته به سطح نسبتاً بالایی از سرمایه انسانی نیاز دارند که گزینه‌ها را برای کسانی که آموزش مناسب ندارند محدود می‌کند. از آنجایی که این ارتش‌ها به سربازان نسبتاً کمتری نیاز دارند، این ترکیب سهم ارتش را در تحرکات اجتماعی بیشتر محدود می‌کند.

علاوه بر این گروه‌های مختلف اقلیت لزوماً احساس نمی‌کنند که این روند جمهوری خواهانه برایشان کارساز بوده و حس همبستگی‌شان را تقویت می‌کند. در مورد دروزی‌ها، تقاضای آنها برای رفتار ویژه و غرامت از دولت برای خدمت سربازی آنها نسبت به کسانی که خدمت نمی‌کنند، به‌مرور زمان به یکی از محورهای اصلی در ادعاهای تبعیض تبدیل شده است. همچنین سربازان اتیوپیایی گزارش می‌دهند که خدمت سربازی بر خلاف انتظارات بالای آنها، مزایای نمادین محدودی برای آنها به ارمغان آورده است و آنها پس از خدمت، تحقیر را تجربه می‌کنند. از سوی دیگر، افراط‌گرایان ارتدوکس اعلام می‌کنند که این خدمت سربازی به لطف خدمت با سربازان غیر ارتدوکس، آنها را از نظر مالی ارتقا داده و سرمایه اجتماعی آنها را تقویت کرده است. با این حال، ما نمی‌دانیم که اگر به افراط‌گرایان ارتدوکس اجازه می‌دادند ترک تحصیل کرده و به کار غیرنظامی و نه صرفاً نظامی بپردازند، تأثیر مشابهی نداشته باشد.

از سوی دیگر، ارتش به احساس زنان کمک می‌کند، احساساتی مانند اینکه خدمت آنها را به منابعی همچون خودشناسی یا شکستن چهارچوب مردسالارانه مجهز می‌کند. حتی اگر مطلب فوق را بی‌اهمیت در نظر نگیریم، جای شک باقی است که تا چه حد این سهم، مختص ارتش است، زیرا ما یافته‌های مقایسه‌ای با «گروه تحت کنترل» نداریم یعنی احساسات زنانی با



پیشینه مشابه که خدمت نکرده‌اند. علاوه بر این، همان‌طور که لومسکی-فدر و ساسون-لوی تأکید می‌کنند، برخی از زنان خانواده‌های طبقه پایین، پس از خدمت علی‌رغم تجربه نظامی کمک‌کننده، در وضعیت خود باقی ماندند. همچنین این تردید باقی است که چقدر ارزش دارد جامعه به این واقعیت افتخار کند که ارتش به لطف تجربیات یکبار مصرف، از جمله ویژگی‌های خارجی خدمت، زنان و مردان را توانمند می‌کند، مثلاً یک سرباز زن افتخار کند به اینکه: درحالی که در خیابان یک محله حاشیه‌ای لباس به تن دارد، مردم به دلیل کفایتش می‌خواهند با او صحبت کنند.

در نهایت، خدمت باعث آسیب‌های شخصی نیز می‌شود. به‌عنوان مثال، ناکامی در غربالگری واحدهای نخبه از لحاظ روحی به هزاران جوان در طیف سنی گسترده آسیب می‌رساند. همچنین، (خدمات رزمی) در کناره خود در توسعه بلوغ عاطفی و فردی در صورت تجربه به‌عنوان یک خدمت موفق و سهم متوسط آن در بزرگسالی طبق ادراک منعکس شده افرادی که خدمتشان تمام شده، این خدمت در مجموع به تعویق لزوم تکامل روانی یعنی جدایی عاطفی، ابزاری و اقتصادی زنان و مردان جوان از والدین و تعویق شکل‌گیری هویت حرفه‌ای و ارزشی آنان منجر می‌شود. همچنین کوخاوی رئیس ستاد کل ارتش با مطرح کردن "دهه ازدست‌رفته" زیر استدلال‌های خود زد یعنی دوران پایان خدمت سربازی تا سن ۲۸ تا ۲۹ سالگی که بر طبق گفته‌اش: کسانی که خدمت را به پایان رسانده‌اند «خودشان را می‌جویند و بسیاری از آنها وارد مسیر کار و اشتغال نمی‌شوند».



چهارمین و آخرین استدلال این است که فارغ از قضاوت هنجاری (برای یک لحظه)، یک ارتش داوطلب نه تنها به ایفای نقش های اجتماعی ادامه می دهد، بلکه بیش از یک بار این نقش را فراتر از یک ارتش اجباری انجام می دهد. بنابراین، مشارکت اجتماعی ارتش، اگر برعکس نباشد، لزوماً به حفظ الگوی استخدام مرتبط نیست. اولاً، ارتش داوطلب نسبت به ارتش خدمت اجباری حساسیت بیشتری نسبت به تنوع اجتماعی خود دارد، زیرا باید مشروعیت خود را در جامعه به عنوان ابزاری برای استفاده کارآمدتر از ذخایر نیروی انسانی، با توجه به کاهش نرخ خدمت در میان گروه های قدرتمند تقویت کند. بیهوده نیست که مسیر خدمت داوطلبانه گزینه ها را برای زنان البته در چارچوب یک سازمان محافظه کارانه تر، گسترش داده است. همچنین، به لطف لغو خدمت اجباری، ارتش ایالات متحده به یک "آزمایشگاه اجتماعی" تبدیل شده است که امکان ادغام آفریقایی - آمریکایی را گسترش می دهد. از این رو، پتانسیل تقویت یکپارچگی بین گروه ها (حداقل تضعیف تعصب های منفی) نیز در ارتش داوطلب افزایش می یابد. دوم، دقیقاً به دلیل فاصله گرفتن گروه های قدرتمند از ارتش داوطلب، ارتش در حال تعمیق فعالیت های خود برای خدمت گروه های طبقه پایین تر است. به عنوان نمونه، در ایالات متحده فعالیت دبیرستان های نظامی که شرایط یادگیری بهتری را نسبت به مدارس دولتی به جوامع فقیر ارائه می دهند طی دو دهه گذشته گسترش یافته است؛ بنابراین مثلاً دلیلی وجود ندارد که گارد مزارع به آموزش سربازان زن و مرد با مشکلات سازگار پذیری ادامه ندهد، به این دلیل ساده که ارتش داوطلب به آنها نیاز خواهد داشت. ثالثاً، اگر الگوی خدمت به نوع داوطلبانه تغییر کند، افزایش هزینه های استخدام در حالی که ارتش خدمت را در پوسته مشارکت اجتماعی می پیچد (حتی اگر ارتش به مأموریت اجتماعی اعتقاد داشته باشد) به جذب پرسنل از حاشیه و تأمین منابع مناسب بر این اساس تشویق می کند. نمونه ای از این اقدام، پروژه عتیدیم است که شامل پروژه های آموزش فناوری





در حاشیه می‌شود، مانند برنامه‌ها و کمک سرمایه‌های بشردوستانه یا انتقال پایگاه‌های اطلاعاتی به جنوب انجام می‌شود. در عین حال ارتش به انتقال تجربه ظرفیت شغلی ادامه خواهد داد. نوید چنین تجربه‌ای می‌تواند افراد بسیار ماهر را که جایگزینی در بازار کار غیرنظامی دارند به خدمت تشویق کند.

در مجموع، ادعاهای مربوط به مشارکت اجتماعی ارتش، مشروعیت خدمت اجباری را تأیید نمی‌کند. به ویژه اینکه این قضیه مبنای تحقیقاتی ندارد و رشد منفی خدمت را که در واقع مبنای تحقیقاتی دارد و امکان ارتش برای مشارکت حتی در صورت لغو خدمت اجباری را نادیده می‌گیرند.



### **خلاصه و پیشنهاد جایگزین - انتقال به یک خدمت انتخابی آشکار**

بحران خدمت، بحران مشروعیت است و نه بحران انگیزه یا شکست در سیاست. سیاست خدمت زیر بار تناقضات فرو می‌پاشد؛ بنابراین، وقتی مشکل مشروعیت است، باید ابزارهایی را که مشروعیت را تقویت می‌کند بهبود بخشید. ارتش با اقداماتش تنها به تشدید تضادهای فرسایشی در مشروعیت خدمت اجباری کمک می‌کند.



بحران مشروعیت معمولاً مستلزم افزایش فشار برای فرمان‌برداری یا جایگزینی مجدد پایه‌های مشروعیت به جهت حفظ تسلط بدون نیاز به فشار بیش از حد است. سیاست اسرائیل به فشار تبدیل شده است یعنی فشار اندک و تهدید به تحریم مردان افراط‌گرای ارتدوکس، پیگیری و تحریم زنانی که دین خود را بدون توجیه اعلام می‌کنند و دشواری اخذ معافیت قبل و حین خدمت. تا حد زیادی، ایده اجباری کردن همه چیز در خدمت غیرنظامی که از روی آن ارتش نیازها و الزامات موردنیاز را برای مأموریت‌های خود تعیین می‌کند نیز نوعی افزایش فشار است. اما در حالی که فشار یک راه‌حل کوتاه‌مدت ارائه می‌دهد، تنظیم مجدد مبنای مشروعیت می‌تواند مدت اعتبار این راه‌حل را افزایش دهد.

استقرار مجدد سیستم مشروعیت خدمت تنها در صورتی به طور کامل انجام می‌شود که خدمت از فشار دولتی (خدمت اجباری) به تنظیم از طریق بازار (خدمت داوطلبانه) تبدیل شود. در حالی که فرض من این است که این یک تحول اجتناب‌ناپذیر برای آینده‌ای نه‌چندان دور است، موضع من این است (از روی یک فرض هنجاری که نظامی‌گری را نفی می‌کند) که اعمال این راه‌حل باید تا حد امکان به تعویق بیفتد و باید با برقراری مجدد نظام مشروعیت سربازی، عمر خدمت اجباری افزایش یابد. جایگزینی انتقال به خدمت داوطلبانه هم از نظر اخلاقی و هم از نظر سیاسی نادرست است. از نظر اخلاقی، در خدمت داوطلبانه، این دولت نیست که میزان خطری که فرد در معرض آن قرار می‌گیرد را تعیین می‌کند، بلکه بازار این کار را انجام می‌دهد. وضعیت به گونه‌ای نیست که خدمت اجباری در حصار جبر باشد در حالی که در خدمت داوطلبانه جبری وجود نداشته باشد؛ در هر دو اجبار وجود دارد، چه از جانب دولت و چه از جانب نیروهای داوطلب. این نتیجه نقض عدالت است، وقتی نابرابری، خطر را به طور طبیعی از ذات خدمت سربازی تعریف می‌کند کسانی را جذب می‌کند که گزینه‌هایشان در بازار کار





محدودتر است؛ بنابراین دولت با مبلغی نسبتاً ناچیز، "جسم" جوانان را با استثمار وضعیت تحت فشار آنها به دست می‌آورد یعنی اقدامی که اساساً با فحشا و قاچاق اعضای بدن که از نظر اخلاقی فعالیت‌های مردودی هستند، تفاوتی ندارد. از نظر سیاسی این اقدام تغییر توازن قوا در جامعه است که نوع تعهد میان شهروند و کشور را تغییر می‌دهد به گونه‌ای که سربازان زن و مرد را به عنوان کسانی که در قبال کشور و جامعه وظیفه‌ای دارند به کسانی تبدیل می‌کند که ظاهراً طبق انتخاب آزادانه مانند یک کارمند خدمت می‌کنند و با این کار تعهد آنها نسبت به جامعه و کشور تضعیف می‌شود. همچنین، چنین تغییری قرارگرفتن گروه‌های قدرتمند (مرفه) را در معرض خطرات مربوط به خدمت تضعیف می‌کند و در نتیجه علاقه آنها به سیاست نظامی را کاهش می‌دهد و این گونه نظارت غیرنظامی بر ارتش ضعیف خواهد شد.

ایضاً جایگزینی خدمت غیرنظامی برای همه مناسب نیست. ایده این است که نابرابری در خدمت را با تحمیل یک تعهد خدمت اجباری بر همه مردان و زنان جوان برطرف کنیم و ارتش باید انتخاب کند که چه کسی به خدمت نظامی یا غیرنظامی خواهد رفت. کارگروهی از محققان در سال ۲۰۱۳ در دانشگاه آزاد تشکیل و این گزینه مطرح شد و به اتفاق آرا آن را رد کردند. محققین بدون پرداختن به مسائل هنجاری مربوط به آزادی‌های فردی و دشواری اجرای چنین خدمتی، از جمله ادعاهای زیر را مطرح کردند:

۱- وابستگی بین خدمات اجتماعی و وجود خدمت غیرنظامی به وجود خواهد آمد و این امر در آینده باعث تأخیر اصلاحات در خدمت اجباری خواهد شد.

۲- گسترش خدمت غیرنظامی یک جایگزین اساسی برای خدمت اجباری در کنار رقابت داخلی بین این مسیرها ایجاد خواهد کرد و نتیجه آن در طول سالیان ممکن است در حقیقت تسریع در افول موقعیت خدمت اجباری و نشست از آن به خدمت غیرنظامی باشد.

۳- درگیری بین نهادهای دولتی و شهروندان عرب و افراط گرایان ارتدوکس به وجود خواهد آمد.

۴- هجوم ده‌ها هزار داوطلب به بازار کار، تعادل را در بازار برهم خواهد زد. کارگران حقوق‌بگیر در مشاغل مختلف و عمدتاً در نقش‌های غیرحرفه‌ای یا نیمه‌حرفه‌ای از بازار کار اخراج می‌شوند، زیرا ممکن است کیفیت خدمات در صورتی که توسط کارگران غیر ماهر انجام شود صدمه ببیند.



بحران خدمت، بحران مشروعیت است و نه بحران انگیزه یا شکست در سیاست؛ بنابراین وقتی مشکل مشروعیت است، باید ابزارهایی را که مشروعیت را تقویت می‌کند، بهبود بخشید.

برخلاف همه اینها، من یک طرح کلی برای ایجاد یک الگوی رسمی خدمت انتخابی در چارچوب مؤسسه دموکراسی اسرائیل ارائه کردم، یعنی تبدیل الگوی انتخابی که در حقیقت انجام می‌شود از حالت غیررسمی به رسمی، مشابه فرایندی که سیستم ذخیره طی کرده است که اینها اصول آن هستند :

۱- کشور درصد معینی از جمعیت را به خدمت خواهد گرفت.





- ۲- کشور تعیین خواهد کرد که چه کسانی بر اساس معیارهای تعیین شده توسط ارتش و با تصویب کنست به خدمت گرفته خواهند شد.
- ۳- طبق طرح اولیه پیشنهاد شده توسط کمیته Ben-Bassat، مدت خدمت به تدریج به دو سال کاهش خواهد یافت. سربازان زن و مرد یک دوره خدمت اجباری کوتاه مدت را انجام می دهند که با یک دوره خدمت اضافی و اجباری حداکثر تا سه سال که در شرایط خدمت دائمی انجام می شود، کامل خواهد شد.
- ۴- مدت خدمت زنان و مردان با هم برابر می شود و در سیستم طبقه بندی، جابه جایی و ترفیع برای هر دو جنس به طور یکسان رفتار خواهد شد.
- ۵- ضوابط معافیت از خدمت رسمی و شفاف خواهد بود. آنها اصل برابری را اعمال خواهند کرد، اما «برابری بین واجدین شرایط» و نه برابری کورکورانه در مورد تفاوت های بین گروهی و بین فردی. معیارها بر اساس صلاحیت شخصی برای خدمت سربازی (تحصیلات، سلامت اخلاقی، سلامت روحی و جسمی) و بر اساس شایستگی و وظیفه شناسی و بر اساس صلاحیت فرهنگی و گروهی خواهد بود. معیار فرهنگی خدمت گروه هایی که شیوه زندگی و فرهنگ آنها در تضاد مادی با خواسته ها و ماهیت خدمت سربازی است یعنی اعراب، مردان افراطی ارتدوکس و زنان مذهبی را حذف می کند.
- ۶- ملاک معافیت، سبک زندگی افراط گرایان ارتدوکس (مشابه اصل معافیت زنان مذهبی) خواهد بود و نه «آموزه های تورات» تا دیگر یشیوا (جلسات مذهبی کنیسه) پناهگاهی برای رهایی از خدمت نباشد و از افراط گرایان ارتدوکسی که در ارتش خدمت نمی کنند اجتناب نخواهد کرد.
- ۷- کمک هزینه معیشت برای خدمت کنندگان افزایش قابل توجهی نخواهد داشت، اما کمک هزینه های اتمام خدمت به سربازان برای ازدست دادن سال هایی که در زمینه اشتغال و تحصیل پیشرفت نکرده اند نسبت به افرادی که خدمت نکرده اند، غرامت قابل توجهی به آنها می دهد.
- ۸- خدمت غیر نظامی فقط برای افرادی به صورت داوطلبانه خواهد بود که



به طور خلاصه در مرحله اول، نرخ استخدام از نرخ فعلی کاهش قابل توجهی نخواهد داشت، اما رویه فعلی گزینش رسمی خواهد شد.

حرکت به سوی یک الگوی انتخابی رسمی دارای مزایای آشکاری نسبت به وضعیت فعلی و نسبت به مدل‌های جایگزین است:

- مدل پیشنهادی، اصل خدمت اجباری را حفظ کرده و به آن فضای تنفسی می‌دهد.

- این کار واقعیت موجود را "روشن" می‌کند، در حال حاضر این اقدام توسط روندهای خاکستری و غیررسمی اداره می‌شود که مشروعیت آنها یعنی خدمت نابرابر تحت یک فرهنگ برابری طلبانه مورد تردید است. با انجام این کار، تضادهایی را که مشروعیت ذاتی الگوی فعلی را متزلزل می‌کند، کاهش می‌یابد.

- نیازی به خدمت اجباری برای خدمات شهروندی و خدمت اجباری افراط‌گرایان ارتدوکس و احتمالاً اعراب ندارد.

- ارتش "بازی کردن" با داده‌های سربازی اجباری را برای نمایش یک خدمت اجباری برابری طلبانه متوقف خواهد کرد. این بازی‌ها او را





به ابزار دست افرادی می‌کند که نیازی به این کار ندارند، کسانی که مناسب نیستند را در سرویس نگه می‌دارد و همچنان دستکاری‌های عددی انجام می‌دهد. با اجرای این طرح، ارتش توانایی مقابله با نیروی انسانی مازاد مورد انتظار در سال‌های آینده را نیز به دست خواهد آورد.

● این مدل تقریباً مزایای مدل‌های مختلف را تضمین می‌کند - کسانی که می‌آمدند و به مزایای مدل داوطلبی (نیاز به معیشت، میهن‌پرستی، انتظار تحرک اجتماعی) اشاره می‌کردند، به خط خواهند شد. حتی بسیاری از کسانی که به طور بالقوه به الگوی داوطلبانه پاسخ نخواهند داد، به عنوان بخشی از استخدام اجباری به دلیل درونی کردن هنجارهای مربوطه، به ارتش خواهند آمد.

زمان آن فرا رسیده است که الگوی خدمت را به طور کلی مورد بحث قرار دهیم، این مقاله سعی کرده است تا سهم کمی در این امر داشته باشد.







دولت اسرائیل از هر شهروند اسرائیلی بالای ۱۸ سال که یهودی، دروزی یا چچنی باشد، می‌خواهد در نیروهای دفاعی اسرائیل خدمت کند (اگرچه استثنائات قابل توجهی وجود دارد). سایر اعراب اسرائیلی، زنان مذهبی، افراد متأهل و کسانی که از نظر پزشکی یا روانی مناسب نیستند از خدمت سربازی اجباری معاف هستند. صرف نظر از این معافیت‌ها، بسیاری از کسانی که از خدمت سربازی معاف شده‌اند، داوطلبانه در نیروهای دفاعی اسرائیل خدمت می‌کنند. پس از ثبت نام، انتظار می‌رود مردان حداقل ۳۲ ماه و زنان حداقل ۲۴ ماه خدمت کنند. هم‌اکنون ۱۶۹ هزار ۵۰۰ سرباز فعال در ارتش اسرائیل خدمت می‌کنند و ۴۶۵ هزار سرباز احتیاط در ذخیره قرار دارند. دیوان عالی دادگستری اسرائیل در سال ۲۰۰۲ حکم داد که امتناع از خدمت در دوران صلح قانونی است، اما "امتناع انتخابی" که برخی وظایف را می‌پذیرد و برخی دیگر را نمی‌پذیرد غیرقانونی است. دادگاه اعلام کرد که اجازه دادن به امتناع انتخابی "پیوندهایی را که ما را به عنوان یک ملت به یکدیگر پیوند می‌دهد" تضعیف می‌کند.